کارگاه داستان[۱۴]

آینه‌ای که بالاتر از قد خودم روی دیوار گذاشته‌ام

علی موسی‌زاده
داستان‌نویس

بخش اول - یک جورهایی می‌شود گفت که همه ما با این معضل مواجه شده‌ایم، می‌شویم و خواهیم شد. اصلا هم به ادبیات داستانی یا کلا هنر یا حتی مسائل شخصی محدود نمی‌شود؛ یک جورهایی همه جا هست و دنبال آدمیزاد می‌گردد، اینکه کاری را از عمق جان می‌خواهی و دوست داری، اما درست در لحظه‌ای که قرار است انجامش بدهی از دستش درمی‌روی! این تناقض خیلی مضحکی است. «الان کار مهم‌تری دارم»، «بگذارم برای بعد که ایده بهتری برای نوشتن داشته باشم»، «حالا حال مناسبی برای انجامش ندارم؛ بهتر است موکول کنم به موقعی که حالم بهتر می‌شود»، «تمرکز ندارم»، «خسته‌ام» و هزاران بهانه دیگر که یقه ما را می‌گیرند تا کاری را - در اینجا نوشتن را - به تعویق بیندازیم و انجامش ندهیم و مدام از آن فرار کنیم.

علت چنین چیزی ممکن است چه باشد؟ در تیپ‌های مختلف شخصیتی از دیدگاه مایرز و بریگز، افراد در شیوه برنامه‌ریزی به دو طیف کلی تقسیم می‌شوند: «قضاوتگر» (judgers) و «منعطف/دریافتگر» (perceivers). دریافتگرها معمولا میل به شلختگی و فرار از برنامه‌ریزی دارند. آن‌ها زمان را منبعی بی‌پایان می‌دانند. بنابراین به راحتی آب خوردن همه کارها، مخصوصا مهم‌ها، را عقب می‌اندازند. با خودشان می‌گویند: «فردا انجامش می‌دهم»، و همیشه درباره فردا که چطور با انگیزه و پرانرژی کارهایشان را راست‌وریس می‌کنند رؤیاپردازی دارند.

اما، جدای از این، علل دیگری هم در ایجاد این مشکل دخالت دارند. اضطراب یکی از مهم‌ترین هاست. ما، قبل از اینکه نوشتن را شروع کنیم، خوب می‌دانیم (یعنی ذهن ما با سرعتی حیرت‌آور تمامی محاسبات و حالت‌های ممکن را ردیف می‌کند) که، اگر بنویسیم و نوشته‌مان چیز خوبی از آب درنیاید، حتما حس عمیقا بدی خواهیم داشت، حتی اگر به روی خودمان نیاوریم (و در اصلِ قضیه هم اکثر مواقع این طور است که ما خودمان هم اصلا نمی‌دانیم چرا دچار این حس‌ها می‌شویم)، بی‌خبر از اینکه ذهن ما مثل یک پیشگو از همان اول این‌ها را دیده است.

در اصل، ما از مواجهه با خودمان می‌ترسیم. بگذارید جمله را یک بار دیگر بنویسم: در اصل، ما از مواجهه با نقص‌های خودمان و چهره زشتمان هراس داریم؛ برای همین، ترجیح می‌دهیم از آینه‌ها دوری کنیم، آینه‌هایی که عیب‌ها و نواقص و ناتوانی‌های ما را به نمایش می‌گذارند. ذهن خزنده ما راه حلی بدوی پیشِ رو می‌گذارد: «فرار کن!» همین قدر ساده. و ما شروع می‌کنیم به تراشیدن بهانه‌هایی که همه‌مان از حفظیم. اصلا توی وجود ما آشوب و دلهره‌ای شروع به جوشیدن می‌کند که نمی‌دانیم علتش چیست؛ فقط می‌دانیم که داریم میل عمیقی به فاصله گرفتن از کار و برنامه‌ریزی پیدا می‌کنیم. و چیزی که این مسئله را تشدید می‌کند قرارگرفتن در معرض قضاوت دیگران است. این یکی دیگر آتشی در آن دیگ درهم جوش می‌اندازد که نشاندنش کار حضرت فیل است.

این جرثومه‌ها که تمام انگیزه و انرژی من را بگیرند، یک حربه برای ذهن باقی می‌ماند: تا جای ممکن، کار را عقب بیندازم تا به دقیقه نود برسم. حالا، اضطراب دیگری وارد میدان می‌شود، اینکه اگر این متن را ننویسم ممکن است مؤاخذه شوم یا دیگران (مدیر و مسئول و همکار و دوست و خانواده و ...) ملامتم کنند که چرا کار را انجام نداده‌ام. پس انگیزه‌ای که در ابتدای کار تحلیل رفته حالا از روزنه دیگری شروع به سرزدن می‌کند و ترس و اضطراب دیرکردن و جریمه شدن باعث می‌شود تبدیل به آدم دقیقه‌نودی بشوم، چون حس می‌کنم چیزی، عاملی نامرئی وجود دارد که من را، مثل ماشینی که یخ زده و روشن نمی‌شود، هول می‌دهد و من، منِ منفعل، می‌توانم مثل تکه چوبی که خودش را به جریان آب می‌سپارد فقط شناور بمانم و بگذارم تمام این امواج هیجانی به این سو و آن سویم ببرند. لذت هول داده شدن و تاب خوردن در اینجا چیز عجیبی است. اما بگذارید همین جا نقطه بگذاریم و در بخش بعدی درباره راه حل صحبت کنیم.

با احترام عمیق به فئودور داستایوسکی
که مثل تشعشعی قدرتمند نوجوانی‌ام را مجذوب و متحیر کرد.

صاحب خبر

هشام مطر برنده جایزه «جرج اورول» شد

مطر بابت رمان جدید خود برنده جایزه جرج اورول برای داستان‌های سیاسی شد و ۳۰۰۰ پوند دریافت کرد.

«دوستان من»، سومین رمان هشام مطر، نویسنده لیبیایی-آمریکایی، بر پایه رویدادی مربوط به سال ۱۹۸۴ است که طی آن در لندن به سوی معترضان در سفارت لیبی تیراندازی کردند. این نویسنده، در سال ۲۰۱۷، جایزه معتبر پولیتزر غیرداستانی را هم برای کتاب خاطراتش با عنوان «بازگشت» کسب کرده بود. این اثر روایتی است از سفر نویسنده برای کشف اتفاقاتی که برای پدرش افتاد. سال‌ها پیش، مأموران قذافی پدر مطر را ربودند. جایزه ۳۰۰۰ پوندی «جورج اورول»، که در سال ۱۹۹۳ راه‌اندازی شده، سالانه به نویسندگانی تعلق می‌گیرد که با آثارشان توانسته‌اند به آرمان نویسنده انگلیسی، یعنی تبدیل کردن ادبیات سیاسی به اثری هنری، جامه عمل بپوشند.

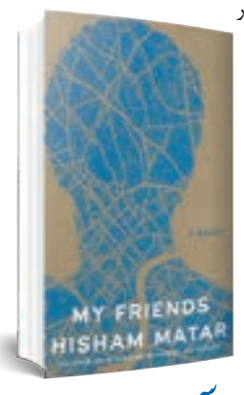

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و ویراستار

ناویراسته ✗
داوطلبان با تکمیل مدارک خود، جهت نام‌نویسی به سامانه ... مراجعه کنند.

ویراسته ✓
داوطلبان با تکمیل مدارک خود، برای نام‌نویسی به سامانه ... مراجعه کنند.

نکته
در فارسی معیار به جای «جهت» از «برای» استفاده کنیم. معنای اصلی «جهت» سمت و سواست.

#زین_قند_پارسی

مدخل

مدتی صبر چو زنجیر به زندان کردم
تا نظر باز به روی مه کنعان کردم
تا ز یاقوت لب او نظری دادم آب
ریگ این بادیه را لعل بدخشان کردم
تا مرا کعبه مقصود به بالین آید
سال‌ها بستر خود خار مغیلان کردم
سوخت چون لاله نفس در جگر خونینم
قطع این وادی خونخوار نه آسان کردم
روز عمرم به شب تیره مبدل گردید
تا شبی روز در آن زلف پریشان کردم
تا سر زلف تو چون شانه به دستم آمد
دست در گردن صد زخم نمایان کردم
شورش عشق مرا گرد جهان گردانید
عهد خود تازه به سلطان خراسان کردم
سیر این بحر به بال و پر طوفان کردم
ابر این بادیه در شوره‌زمین می‌گردد
حیف و صد حیف ز تخمی که پریشان کردم
چه ضرور است به دامان بهار آویزم
من که سیر چمن از چاک گریبان کردم؟
للّه الحمد که بعد از سفر حج صائب
صائب تبریزی

به مناسبت زادروز قهرمان که یادروز صائب است

کمان‌گیران اقلیم مضمون‌گرایی*

علیرضا حیدری

یادبود

دهم تیر نه روز تولد صائب است، نه روز درگذشتش؛ اما در گاه‌شمار فارسی امروز را یادروز صائب تبریزی نوشته‌اند؛ دلیل این انتخاب زادروز استاد محمد قهرمان است که عمر خود را صرف صائب‌پژوهی کرد. خرداد ۹۲ و در کنگره بزرگداشت صائب تبریزی بود که وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی از موافقت شورای عالی انقلاب فرهنگی با نام‌گذاری دهم تیر به نام روز «صائب تبریزی» خبر داد. چون تاریخ ولادت یا وفات این شاعر مشخص نیست، به پیشنهاد یک شاعر و براساس محاسبه نام صائب بنابر ارزش عددی حروف ابجد که ۱۰۳ می‌شود، یکصد و سومین روز سال (دهم تیرماه) که مصادف با تولد زنده‌یاد محمد قهرمان، صائب‌پژوه خراسانی، است به نام روز صائب در تقویم درج شد.

نمی‌توان از صائب گفت و از استاد قهرمان یاد نکرد، کسی که نه تنها معرفی اشعار صائب به‌کوشش او، که همت و تلاشش در معرفی سبک هندی نام او را بلند کرده است، کارهایی همچون تصحیح کلیات صائب تبریزی (انتشارات علمی و فرهنگی در هفت جلد)، دیوان میلی مشهدی (انتشارات امیرکبیر)، دیوان حاجی محمدجان قدسی مشهدی (انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد)، دیوان کلیم همدانی (انتشارات آستان قدس رضوی)، دیوان صیدی طهرانی (انتشارات اطلاعات)، دیوان دانش مشهدی (انتشارات تاسوعا)، دیوان سلیم طهرانی (انتشارات نگاه)، دیوان ناظم هروی (انتشارات آستان قدس رضوی) و «عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین» با همکاری زنده‌یاد ذبیح‌الله صاحبکار (انتشارات میراث مکتوب). «صیادان معنی» او هم معروف است که برگزیده‌ای مفصل از تک‌بیت‌های شاعران سبک هندی است و انتشارات امیرکبیر آن را منتشر کرده است.

و اما صائب؛ از هزاره اول و آن قله‌های شعری که رد می‌شویم، می‌رسیم به چند نام چشمگیر که یکی از مهم‌ترین آن‌ها صائب تبریزی است. او، بنا به نقل مشهور، نه تنها در تبریز به دنیا نیامده و در تبریز درنگذشته، که اصلا گذارش هم به تبریز نیفتاده است؛ اما تبریزی صدایش می‌زنند.[۱] میرزا محمدعلی، یعنی همان صائب تبریزی، مهم‌ترین غزل‌سرای قرن یازدهم هجری، در اصفهان به دنیا آمد. او در جوانی به حج رفت و سری هم به مشهد زد و در ۱۰۳۴ به هندوستان و بعد هم به هرات و کابل سفر کرد. صائب هم از حکمران کابل عزت و احترام دید و هم، پس از بازگشت به اصفهان، از جانب شاه عباس دوم صفوی مقام ملک‌الشعرایی یافت. او پس از هشتاد سال زندگی در اصفهان دیده از جهان فروبست.

گذشته از آنچه درباره شعر او گفته‌اند و شنیده‌ایم، اگر بخواهیم یک وجه از وجوه شعری او را برجسته‌تر کنیم که شاید در این روزگار بیشتر به درد ما می‌خورد، وجه اخلاقی اوست که محمود فتوحی، صاحب آثاری درخورد در شعر سبک هندی و واسوخت، به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «ادعای اخلاقی بودن شاعر اصفهانی‌زاد، تبریزی‌الاصل بی‌پایه نیست، زیرا او از معدود شاعرانی است که دیوان بزرگ شش جلدی (یکصدهزار بیتی) اش[۲] از الفاظ رکیک و سخن غیرجدی خالی است. خود وی به این صفت می‌نازد و می‌گوید:

هزل و هجو و پوچ نتوان یافت در دیوان من [...]

از مدح و هجو و هزل و طمع شسته‌ام ورق
پند و نصیحت است سراسر کلام من

شوخ طبعان را از هزل و هجو توبه داده و به پاک‌دهانی خویش بالیده است:

ز هزل و هجو دادم توبه صائب شوخ طبعان را
دهان عالمی شد چون صدف پاک از دهان من»

و این برجسته‌ترین ویژگی این شاعر نازک‌خیال است که «پاک‌دهانی» را قوت شعر خود می‌داند.

اینک، یکی از غزل‌های صائب که وجه اخلاقی و حکمی آن کاملا برجسته است:

از بس شدند زهره جبینان نهان به خاک
گردون نشست تا کمر کهکشان به خاک
از آستان عشق غباری است نوبهار
سرسبز آن‌که رفت در این آستان به خاک
چون لاله سرخ روی برون آید از زمین
با خویش هرکه برد دل خون چکان به خاک
آزادگان ز آب حیات‌اند بی‌نیاز
هر سرو کرده است دوصد باغبان به خاک
قارون ز بار حرص به روی زمین نماند
دام از گرسنه چشمی خود شد نهان به خاک
چون تیغ آبدار در این میهمان سرا
خون می‌خورد کسی که نمالد زبان به خاک
چون تیر هرکه راست کند قد در این بساط
با قامت خمیده رود چون کمان به خاک
آیینه‌دار سرو و گل و یاسمن شود
پهلو کند کسی که چو آب روان به خاک
می هرچه بود در دلم آورد بر زبان
در نوبهار دانه نماند نهان به خاک
با نور آفتاب عنان برعنان رود
چون سایه رهروی که نباشد گران به خاک
پهلو به دست جوهریان می‌زند زمین
از بس که ریخت لعل لب دلبران به خاک
در گَرد سرمه گشت سواد جهان نهان
شد سرمه بس که چشم تماشاییان به خاک
آید بساط خاک زره‌پوش درنظر
از بس که ریخت حلقه زلف بتان به خاک
تا می‌توان به دامن پاک صدف فشاند
صائب مریز گوهر خود رایگان به خاک

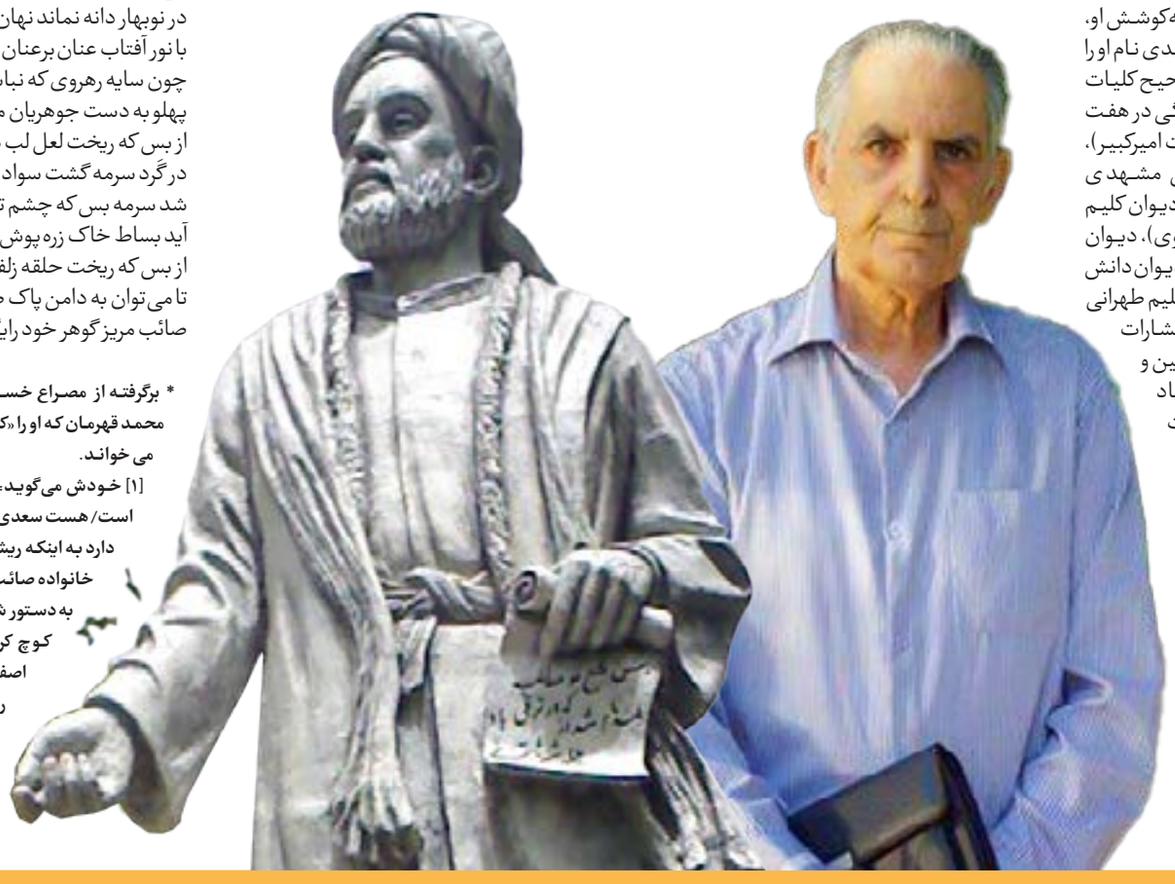

* برگرفته از مصراع خسرو احتشامی است در وصف محمد قهرمان که او را «کمان‌گیر اقلیم مضمون‌گرایی» می‌خواند.

[۱] خودش می‌گوید: «صائب از خاک پاک تبریز است/ هست سعدی گر از گل شیراز»، که ظاهرا اشاره دارد به اینکه ریشه و تبار او تبریزی است. گویا خانواده صائب جزو هزار خانواری بودند که به دستور شاه عباس اول صفوی از تبریز کوچ کردند و در محله عباس آباد اصفهان ساکن شدند. این مردم را تبارزه (تبریزی‌های) اصفهان می‌نامیدند.

[۲] چاپ فعلی هفت جلدی است و حدود ۷۴ هزار بیت را شامل می‌شود.

میراث خراسان

داغ امّید به دل ماند و تحمل کردیم
آرزو مُرد شنیدیم و تجاهل کردیم
کاسه صبر عجب نیست که لبریز شود
زآنچه یک عمر شنیدیم و تحمل کردیم
بلبل فصل خزانیم و ز گلریزی اشک
آشیان را به نظر‌ها سبد گل کردیم
همچو فواره که از اوج سرازیر شود
به ترقی چو رسیدیم تنزل کردیم
ناصح از پند مکرر ننشیند خاموش
گرچه هر بار شنیدیم تغافل کردیم
دست پرورده ذوقیم و به‌فتوای بهار
گوش را وقف نواخوانی بلبل کردیم
حاجت طعنه‌زدن نیست که ما خود خجلیم
زین همه بار که بر دوش توکل کردیم
کم نشد حیرت و سرگشتگی ما افزود
هرچه در کار جهان بیش تأمل کردیم
گذر عمر نه زآن گونه که حافظ فرمود
بود سیلی که تماشا ز سر پل کردیم
ای خزان دست نگه دار که در آخر عمر
نوبهار دگری آمد و ما گل کردیم

محمد قهرمان

کُدبیات[۲]

یک کتاب تخیلی

عاطفه عطری
پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی

یک کتاب را در نظر آورید، مجموعه‌ای کاغذ که با فناوری به خصوصی به هم متصل شده‌اند. در این کاغذها حروف، واژه و جملاتی را می‌بینیم که حاصل به‌کارگیری رمزگان الفبایی‌اند. هر کتاب دارای جلد و عطف است که ناشران اوراق را بر آن سوار می‌کنند. صفحات، براساس قطع انتخابی، به یک اندازه برش می‌خورند و آرایش منظمی می‌گیرند. قابل حمل و قابل آدرس‌دهی می‌شوند. هر صفحه دارای شماره است و مخاطب می‌تواند، با صرف نظرکردنِ از بقیه کتاب، به مکان مدنظرش برود، چراکه وجودِ فهرست ـ که یک دستگاه ناوبری پیچیده است ـ به مخاطب کمک می‌کند تا موقعیت فضایی و مادیِ هر محتوا را بیابد. هر کتاب یک شناسنامه دارد که به ما می‌گوید نویسنده کتاب کیست، چه بنگاهِ فرهنگی‌ای، در چه زمانی و در کدام نقطه جغرافیایی، آن را منتشر کرده است.

کتاب شیئی ثابت است. اگر آن را در قفسه کتابخانه‌تان بگذارید و بعد از ۱۰ سال آن را بیرون بکشید، باز با همان شیء مواجه می‌شوید. کلمات و عبارات آن عینا همان است و هیچ تغییر و تبدیلی در ترتیب صفحات آن، در قطع آن، در اندازه کلماتش و سایر مؤلفه‌های مادی‌اش اتفاق نمی‌افتد. به قول اسکات رتبرگ، نظریه‌پرداز ادبیات الکترونیک، «اگرچه ممکن است کتاب در آتش یا سیل نابود شود یا به آرامی از بین برود، اما حس ماندگاری در آن وجود دارد.»

اسکات رتبرگ

حالا فرض کنید با کتابی متفاوت مواجهید، کتابی که هر بار آن را در قفسه می‌گذارید کلمات و عبارات در آن جابه‌جا می‌شوند و نظمی نو پیدا می‌کنند، یا کتابی که ساختاری مدوّر دارد و مانند یک توپ چهل‌تکه است. در این کتاب فرضی، نقطه آغاز و پایان مشخص نیست و بسته به آخرین چرخش توپ، یا معطوف شدن نگاهتان به یک قسمت، آغاز کتاب رقم می‌خورد.

کتابی را تصور کنید که هر زمان آن را باز می‌کنید از شما بپرسد برای پیشروی متن کدام مسیر را انتخاب می‌کنید و تا زمانی که پاسخ ندهید صفحات کتاب قابل گشایش نباشند. یا دیوان حافظی را تجسم کنید که بعد از گشودن آن ـ با استفاده از فناوری واقعیت افزوده ـ کلمات از صفحه کتاب خارج شوند و در فضای اتاق شروع به چرخش کنند و با نظم نحوی متفاوتی باز بر کتاب بنشینند. یا تصور کنید که وقتی کتابتان را باز می‌کنید پر از نخ‌هایی باشد که آن را به تمام کتاب‌های دیگر کتابخانه شما متصل کند و این کار باعث شود بتوانید بخشی از کتاب دیگر را، درست در متن کتابی که می‌خوانید، بکشید و فرابخوانید. یا کتابی را تصور کنید که کلماتش هر بار به شیوه‌ای متفاوت با قبل به رقص درمی‌آیند، متناسب با معنایشان فونت عوض می‌کنند، بزرگ، کوچک، کم رنگ یا پررنگ می‌شوند.

تصور کنید که کتاب شما می‌تواند وضعیت آب‌وهوایی محل قرارگیری‌اش را تشخیص دهد و متناسب با آن محتوایش را ارائه دهد. یا تصور کنید شناسنامه کتابتان دائما نام نویسنده را تغییر دهد، اگر دستی به آتش داشته باشید و مشارکت کنید، نامتان را در لحظه به شناسنامه اضافه کند.

در این شرایطی که متصور شدیم، به عنوان یک خواننده چه ویژگی‌هایی پیدا می‌کردید؟ عمل خواندن چه معنایی می‌یافت؟ اگر شاعر یا نویسنده بودید، چطور؟ آفرینش ادبی شما چه خصایص منحصر به فردی پیدا می‌کرد؟ تکلیف تعریف متن چه بود؟ و ... .

پس از ظهور رایانه‌ها و پیدایش وب، این تصورات تصور نماندند و به مرور به واقعیت بدل شدند. ادبیات الکترونیک، در ساده‌ترین تعریفش، به ژانرها و فرم‌های جدیدی از نوشتار ادبی اطلاق می‌شود که قابلیت‌های خاص شبکه را در خود می‌پروراند و خیالاتی این چنین را، به کمک محاسبات رایانشی، رنگ واقعیت می‌بخشد. این نوع ادبیات ذاتا محصول عصر دیجیتال است و بدون زمینه‌های محاسباتی امکان ظهور و بروز ندارد.